

درباره یک کتاب متفاوت از نشر حماسه یاران

«قصه ننه‌علی» رابه مادران پیشنهاد دهید!



محسن ذوالفقاری

نویسنده

حدود دو سال پیش در گعده‌ای که در فروشگاه به نشر تهران داشتیم، آقامرتضی اسدی، نمایی کلی از اوصاف خانم زهرا همایونی را برای ما باز کرد. در حال نگارشش بود و به دلیل حواشی قصه این سوژه بکر، جوش گیر و گورهای ممیزی‌ها و ارشاد را می‌زد. کمی هم نگران ناشرش بود. امسال که شنیدم نشر حماسه یاران (ناشر کتاب تنهاگریه کن) کتاب «قصه ننه‌علی» را چاپ کرده، خیلی خوشحال شدم. وقت را تلف نکردم. حتی در این حد طاقت نیاوردم که به نویسنده بگویم برایم امضا کند و بفروشد! اولین کتابفروشی که رسیدم، کتاب را خریدم. شب که به خانه برگشتم از فرط خستگی و مریضی در بستر افتادم. به قول معروف رو به قبله شدم. سرم از شدت درد در حال انفجار بود. وقتی بلند می‌شدم، انگار یک توپ تنبل تو سرم قل می‌خورد. از مامانم خواستم کتاب «قصه ننه‌علی» را برایم بیاورد. جواب داد: تو داری از حال میری حالا چه وقت کتاب خونده!

بیارید! دوی من کلمه و کاغذ! مخصوصا از این جنس! دلم تاپ تاپ می‌زند برای زندگی مادران شهدا! مخصوصا اگر بفهمم کمی حاشیه دار است! یعنی در آن زندگی باشد! زندگی واقعی، بدون روتوش و سانسور! مخصوص تر نویسنده اش رفیق هم باشد! نور علی نور است!

حریفم نشد و برایم آورد. چشم‌های دو برادرم داد می‌زد: «این بشر بیشتر دیوانه است تا مریض!»

در پیشگفتار، نویسنده خاطره‌آشنایی‌اش با ننه‌علی را می‌گوید که هم محله‌ای با هم درمی‌آیند و کلید اولین مصاحبه می‌خورد. در همان شروع کار، راوی آب پاکی را روی آقامرتضی، نویسنده می‌ریزد:

خیلیا به قصد نوشتن خاطرات بچه‌هام و ساختن فیلم، پا گذاشتن به این خونه اما رفتن و پشت سرشون رو هم نگاه نکردن. شما هم...

این نویسنده جوان هم اعتراف کرده به خاطره این سوژه خاص مثل بقیه بی خیال شده است:

نباید این بخش جنگ را با صدای بلند فریاد زد. از قدیم گفته‌اند سری که درد نمی‌کند را دستمال نمی‌بندند! کلی سوژه

و موضوع بی‌دردسر زمین مانده؛ یکی را انتخاب

می‌کنم و بدون استرس می‌نویسم. رفتم و پشت سرم را هم نگاه نکردم. همین ابتدای کتاب جذب شدم تا ادامه دهم. فصل اول انگشت به دهان ماندم. تا حالا چنین مادر شهیدی نه دیده بودم، نه شنیده و نه خوانده بودم! هاج و واج مانده بودم! مگه داریم؟ مگه می‌شه؟! جلوتر که رفتم، درد و رنج روحی‌ام نیز به دردهای تنم اضافه شد. هی جلوتر می‌رفتم تا شاید قصه روحیه‌برانگیزتر و امیدوارکننده‌تر شود اما نشد که نشد. به خودم که آمدم، فهمیدم این خودش عین امید است، عین روحیه است، عین استقامت است. «آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم»، به کلی نگاهم نسبت به کتاب عوض شد. کل خانواده با تعجب به من نگاه می‌کنند.

انگار یک خوره می‌دیدند که با چشم‌هایش کتاب را می‌جود. کل وجودشان علامت سؤال شده بود که این چه کتابی است که حاضر نیست دست از آن بردارد! واقعا دوست نداشتم کنار بگذارمش اما چاره چیست که برق‌ها خاموش شد، گوشی‌ام هم روی شارژ بود و از نورش نمی‌توانستم استفاده کنم.

صبح سردردم آرام‌تر شده بود، ولی گلودرد هنوز اذیتم می‌کرد. با معجون آلبیمو و عسل صبح را شروع کردم و باز «قصه ننه‌علی» در دستم جای گرفت. بی‌صبحانه و چای تا قبل از نماز ظهر که کل کتاب را تمام کردم.

خدا را صد هزار مرتبه شکر کردم که با ظهور چنین آثاری، خاطرات دفاع مقدس از روال خشک و کلی‌گویی‌های مرسوم در حال خروج است؛ شاید شاهد انقلابی دیگر در عرصه ادبیات پایداری هستیم که نسل جوان سردمدار آن هستند. نسلی که جنگ را ندیدند، ولی می‌توانند برای جنگ قلم بزنند. برعکس کسانی که جنگ را دیدند ولی هنر بیان و روایت ندارند، فکر می‌کنند صرف تجربه زیسته کافی است و بدون هیچ علم، مطالعه و تمرینی خودشان را نویسنده می‌نامند! بحث در مورد جنگی است که شاید در دل خانواده‌ها بیشتر ظهور و بروز داشته است. جنگی که شهرها و خانواده‌ها را بیشتر درگیر کرد، ولی کسی از آن دم نزد و سال‌های سال مورد غفلت قرار گرفت، باز هم رهبری باید گوشزد می‌کردند تا اهالی فرهنگ و هنر به خودشان بیایند و ایده بگیرند. در همین سخنرانی اخیر، حضرت آقا چندین و چند بار تاکید کردند زندگینامه همسران و مادران شهدا را بخوانید. اگر نخواندید، بخوانید.

خود من دغدغه و تاکید رهبری را نسبت به خانواده شهدا متوجه نمی‌شدم. جمعه صبحی در دعای ندبه فاطمیان شرکت کردم. در آنجا راوی جوانی که خود مدافع حرم بود، روی صحبتش متوجه پدر و مادر شهدا بود که بیشتر جمعیت دعای ندبه را هم ایشان تشکیل داده بودند. بعد از آن حمیدآقا صدوقی که خود از رزمندگان دفاع مقدس است از بین جمعیت بلند شد و شروع به خطابه کرد؛ گل کلامش این بود که پوز دشمن را رزمندگان به زمین نزدند، بلکه مادران شهدا این کار را کردند.

رزمنده در میدان عمل کاری نکرده، رسالت اصلی را آن مادران انجام داده است، دشمن هم از مادران شهدا شکست خورده و می‌خورد و از آنها ترس و واهمه دارد. در دلم گفتم این حرف‌ها را برای دل خوشی این جوان اذ دست داده‌ها می‌زند. مخصوصا در این مکان که اکثرشان خانواده شهدای مظلوم مدافع حرم فاطمیون هستند. جرأت و جسارت این را نداشته به زبان و به رویش بیاورم تا این‌که همان شب «قصه ننه‌علی» آمد جلوی دیدگانم که همه بافته‌های ذهنی‌ام را پنبه کند. ذهنی که در سری پردرد

قرار گرفته بود!

«قصه ننه‌علی» فقط آمد تا ثابت کند مادران شهدا برای فرزندان‌شان حاضرند هر روز جان‌شان به لب‌شان برسد، ولی لب به شکایت باز نکنند. هر روز زخم زبان بشنوند ولی زبان به دهان بگیرند. هر روز خون دل بخورند، ولی سفره دل‌شان را برای هرکس و ناکسی باز نکنند. ننه‌علی قهرمان مهربان من است که قصه‌اش تا ابد برایم می‌ماند و قصه‌اش شاید شرح مواقع ناگفته‌های جنگ است.

دوست ندارم بیرنگ و تعلیق کتاب را اسپویل کنم یا ایرانیزه‌اش، لو بدهم، فقط در همین حد بگویم که این اثر گوشه‌ای از واقعیت‌های جنگ را به ما نشان می‌دهد و این را به رخ ما می‌کشد که همه خانواده شهدا، علیه‌السلام نیستند؛ بعضی‌های‌شان ممکن است علیه اسلام هم باشند. لطفا خانواده محترم و معزز شهدا از این کلام من دلخور و دلگیر نشوند. این اثر را بخوانند تا متوجه منظورم شوند. پیشنهاد می‌کنم این کتاب را به مادران پیشنهاد دهید! خودتان اول بخوانید، شاید با من هم عقیده شوید.



«قصه ننه‌علی» فقط آمد تا ثابت کند مادران شهدا برای فرزندان‌شان حاضرند هر روز جان‌شان به لب‌شان برسد، ولی لب به شکایت باز نکنند. هر روز زخم زبان بشنوند ولی زبان به دهان بگیرند. هر روز خون دل بخورند، ولی سفره دل‌شان را برای هرکس و ناکسی باز نکنند.



پارک شهر

در نشست نقد و بررسی کتاب («پروانه‌ها گریه نمی‌کنند») مطرح شد: اهمیت خواندن یک کتاب برای خانواده معلولان

نشست نقد و بررسی کتاب «پروانه‌ها گریه نمی‌کنند» نوشته مرضیه اعتمادی از انتشارات جام جم در پایگاه نقد کتابخانه مرکزی پارک شهر برگزار شد.

از نثر زنانه و عاشقانه کتاب نمی‌شود گذشت

خسرو باباخانی، نویسنده و منتقد در این نشست گفت: از این حجم فعالیت کتابخانه مرکزی پارک شهر تشکر می‌کنم و درباره کتاب «پروانه‌ها گریه نمی‌کنند» باید بگویم یکی از بهترین عنوان‌ها برایش انتخاب شده است. این کتاب اسمی دارد که در سطح، اشاره مستقیم به محتوا ندارد و اسمی شاعرانه و تأثیرگذار است.

وی افزود: خانم اعتمادی جمله‌ای را در همه فصل‌ها تکرار می‌کند که حالت آونگ دارد و تکنیک فوق‌العاده‌ای در داستان‌نویسی است که اینجا هم استفاده شده است. نام پروانه هم در همه فصل‌ها آمده که از زیبایی‌های کار است. این داستان‌نویس ادامه داد: از نثر زنانه و عاشقانه کتاب نمی‌شود گذشت و از این نظر

هم «پروانه‌ها گریه نمی‌کنند» خیلی ویژه است. اگر یک کاری‌من‌را خیلی سرشوق بیاورد، می‌ایستم و به افتخارش دست می‌زنم. وقتی به روایت آقای کیانی رسیدم، بسیار مشغوف شدم و هم زندگی این فرد و هم کاری که دارد انجام می‌دهد، برایم جذاب بود. من صحبت از رنج انسان‌ها می‌کنم ولی اگر کنار هم نباشیم، رنج‌ها حل نمی‌شود، بلکه عمق پیدا می‌کند.



همراهی همسر نویسنده قابل توجه است

فائضه غفارجادای نیز در این نشست گفت: یکی از روایت‌های این کتاب درباره پسر خواهر من است و دیروز مادر من کتاب را برای پدرم می‌خواند. من از تولد پسر خواهرم تا به حال ندیده بودم که مادرم گریه کند که ناراحت شدم اما بعد که صحبت کردیم، احساس کردم کارکرد این کتاب درست بوده که خانواده‌ها با خواندن این روایت می‌توانند سبک شوند. خانم اعتمادی این بار را از دوش آنها برداشته است و باید به خاطر این موضوع به نویسنده «پروانه‌ها گریه نمی‌کنند» تبریک گفت.

کتاب شصت را هم بخوانید

محمدقاسمی‌پور، پژوهشگر و مستندنگار نیز در انتهای این نشست گفت: باید از خانم اعتمادی تشکر کنم که شنونده نقد‌ها بود اما نکته مهم این است که این کتاب برای مخاطب عام نوشته شده و در حوزه معلولین اثرهای زیادی نداریم؛ لذا بزرگواران معلول این را بپذیرند که نویسنده برای جمع بزرگی، آنچه که از سؤالات در ذهن‌شان مطرح است را انعکاس داده و در وقت نوشتن، نمی‌شود همه چیز را گفت.

وی افزود: روایت می‌خواهد رو به جلو حرکت داشته باشد و خیلی قرار نیست به عقب برگردد، در مصاحبه‌های کتاب هم نرفته که درد و رنج را تبارشناسی کند. آنچه برای جمع آموزنده است این‌که ما هنوز ارتباط‌گیری‌مان ضعیف است؛ از رنج‌های معلولیت خبر نداریم و این از عوارض زیست جدید ماست. وی توصیه کرد: کتاب «شصت» را هم از این نویسنده بخوانید و در همان موقع اطمینان داشتم امروز شاهد روایت این ۱۵ نفر هستیم.